

دوست

خردسالان

سال ششم

شماره ۲۹۲ ، شنبه

۲۲ تیرماه ۱۳۸۷

۳۰۰ تومان



۱۶



همسایه‌ها

۱۸



گم شده‌ها

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



بازی

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



قصه‌های پنج انگشت

۳



با من بیا ...

۴



قورباغه و پری

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



آواز خروس

۱۱



جدول

۱۲



سنگ، کاغذ، قیچی!

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامن بیا...

دوست من سلام.

من کفش هستم. کار من، مراقبت از پاهای تو است تا پاهایت قوی و سالم بمانند. بعضی از ما کفش‌ها، مخصوص بازی و ورزش هستیم. بعضی مخصوص مهمانی و بعضی هم مخصوص روزهای برفی و بارانی. همان قدر که ما کفش‌ها از پاهای تو مراقبت می‌کنیم، تو هم باید از ما مراقبت کنی تا پاره و کثیف نشویم، این طوری می‌توانیم روزهای

بیشتری را با هم باشیم و همراه هم این طرف و آن طرف برویم! راستی! حالا وقت ورق زدن مجله و خواندن شعر و قصه است.
پس با من بیا...

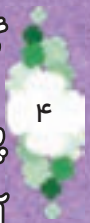




قورباغه و پری



یک روز وقتی که پری کوچولو، کنار آب بازی می کرد، پایش لیز خورد و افتاد توی آب. بال های پری خیس شد و او نتوانست از آب بیرون بیاید. همین موقع قورباغه او را دید و شیرجه ای زد و رفت توی آب بعد پری را پشتش سوار کرد و از آب بیرون آورد. پری کوچولو از قورباغه تشکر کرد و گفت: «تو قورباغه ی مهربانی هستی. یک آرزو کن!» قورباغه گفت: «مگر تو می توانی آرزوی مرا برآورده کنی؟» پری کوچولو جواب داد: «من فقط می توانم آرزوی کسانی را برآورده کنم که دیگران را دوست دارند و با همه مهربان هستند. پس می توانم آرزوی تو را برآورده کنم.» قورباغه گفت: «مردم صدای قورقور قورباغه را دوست ندارند. کاری کن تا صدای من عوض بشود!» پری خندید و گفت: «نه! من نمی توانم صدای تو را عوض کنم. خدا صدای تو را این طور آفریده است. اما می توانم کاری کنم که مردم از شنیدن آواز قورباغه ها، خوش حال بشوند!»







قورباغه با تعجب پرسید: «چه طوری؟» پری بال‌هایش را به هم زد و گفت: «از این لحظه به بعد قورباغه‌ها اولین کسانی خواهند بود که پیش از بارش باران از آن خبردار خواهند شد و با آواز قورقور به همه خبر خواهند داد که به زودی باران می‌بارد!» پری این را گفت، بال‌های کوچکش را باز کرد و پرواز کرد و رفت.

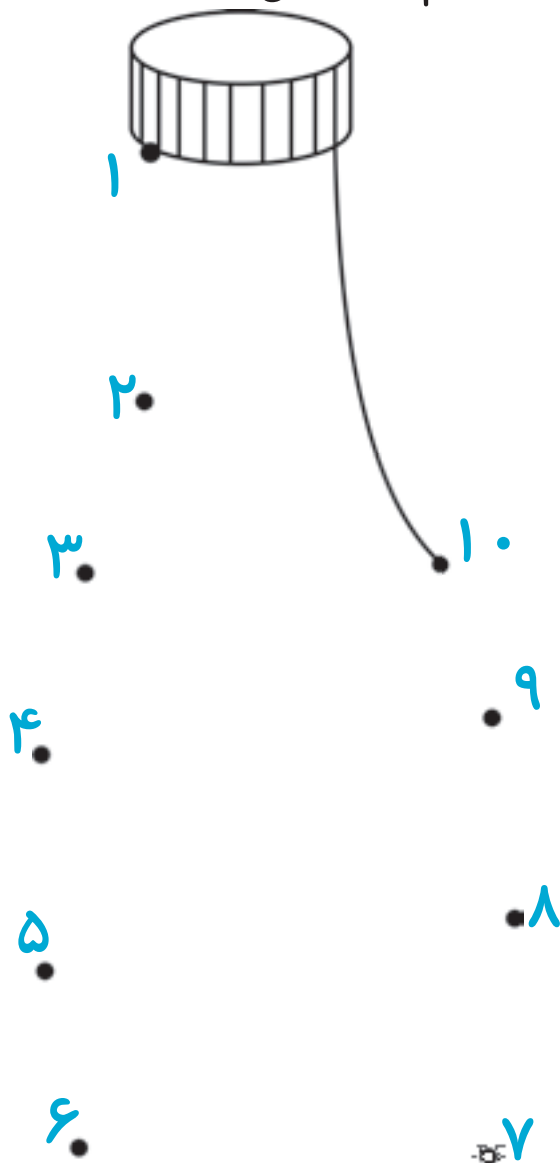
از آن روز تا به حال، هر وقت می‌خواهد باران بیارد، قورباغه‌ها زودتر می‌فهمند و آواز قورقور سر می‌دهند. آن وقت مردم با خوش‌حالی به آسمان نگاه می‌کنند و منتظر باران می‌شوند.





دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



فرشته‌ها



دوست پدرم در جنگ شهید شده بود و حالا پدر پیرش تنها زندگی می‌کرد. روز تولد حضرت علی (ع) بود و دایی عباس و پدرم می‌خواستند به دیدن او بروند. من و حسین را هم با خودشان بردند. وقتی به آن‌جا رسیدیم، آقای پیر و مهربانی، در را برای ما باز کرد. پدرم و دایی عباس دست او را پوشیدند. او از دیدن ما خیلی خوش حال شد. با این که دست‌هایش می‌لرزید سر من و حسین را پوشید و ما را بغل گرفت. خانه‌ی او خیلی گرم بود. آقای پیر گفت: «کولر خراب است.» دایی عباس و پدرم به پشت‌پام رفتند تا کولر را تعمیر کنند. من و حسین، نقل و کشمش خوردیم و تلویزیون تماشا کردیم تا کار پدر و دایی عباس تمام شود. بالاخره کولر درست شد و خانه خنک خنک شد. ما از آقای پیر خداحافظی کردیم و به خانه‌ی پدر بزرگ رفتیم. پدر می‌گوید: «سر زدن به خانواده‌ی شهید و احوالپرسی از آن‌ها، کاری است که خداوند را راضی و خوش حال می‌کند.» ما روز تولد حضرت علی (ع) مهمان خانه‌ی پدر یک شهید بودیم. آن روز، هم ما خوش حال بودیم. هم او و هم خدا.



آواز خروس



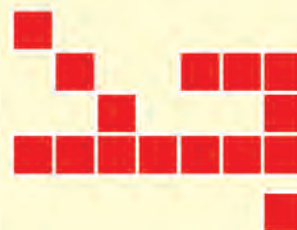
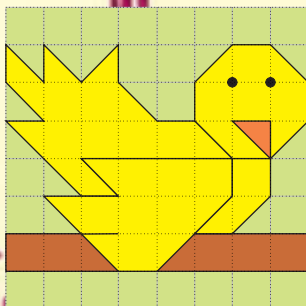
پروین دولت آباری

خورشید خانم که خسته بود
رفت پشت آن کوه کبود
هلال ماه ابرو کمان
نشست کنار آسمان
ستاره‌ها دوروبرش
الماس می‌ریختند به سرش

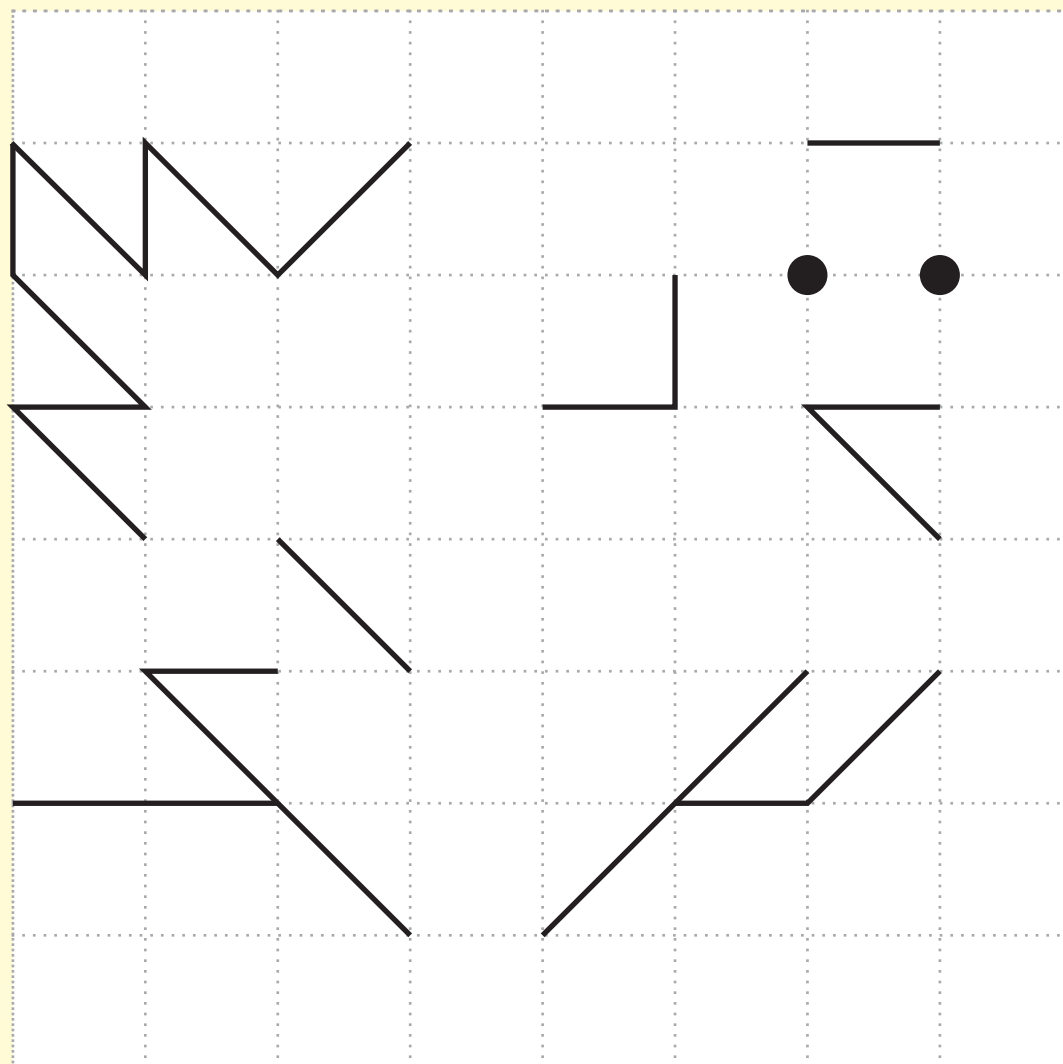


وقتی که شب سحر شد
خروس از آن خبر شد
قوقولی قوقو را سر داد
به بچه‌ها خبر داد:

«کی خواب و کی بیداره؟!»
صبح شده، وقت کاره!



جدول را کامل و رنگ کن.





چقدر میافه اش
به نظر آشنا می آید!

یک کلاغ
زاعی ناراحت و
گریان...

اوهو اوهو وو!



باز رو باه بدجنس آمد زیر درخت و از صدایم تعریف کرد
و تا آمدم آواز بخوانم قالب پشیر از دهن ام افتاد!

حالا پشیر عزیزم توی
مشت رو باه.



ببینم تو همون زاعکِ شجر
رو باه و زاع نیستی؟

چرا خودم
هستم...



بدم نمی‌آد
این رو با هم
ببینم. شعرشون
رو خوندم و به
زطر می‌خیلی هم
باهوش نمی‌آد



فایده نداره. مشیت من باز نمی‌شه

توکت می‌زنم

پنیر رو سفت گرفته
توی مشتت و هر کاری
هم می‌کنم مشتت
باز نمی‌شه



پنیر رو نگه داشتم
که صبح با نون سنگ
و چای بخورم!

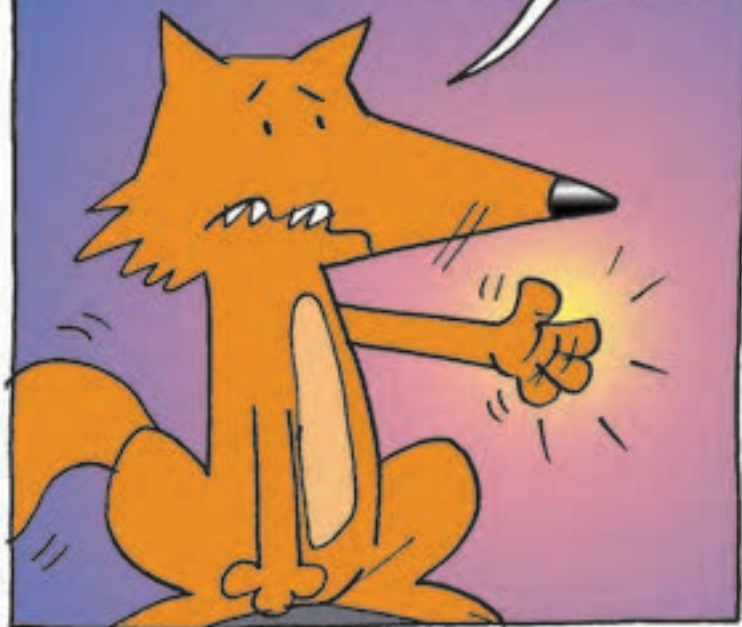
به به جناب رو باه! چه سری چه دمی
عجب پایی!

فایده نداره
جعیل! اولاً این کلک
خودم بود. ثانیاً پنیر
توی مشت منه نه توی
دهنم! مشتت هم
هیچ جور باز نمی‌شه



۱۹۱

... مِشْت منو... باز... کنه ...



کاغذ! من کاغذ

آوردم و همه می دونند
که کاغذ، سنگ رو
می خوره! پس من
برنده ام!



پنیر مال منو و هیچ کس هم نمی تونه...

صن کرمه مر با دوست
ندارم!!



او هوووو
او هوووو!

آوووووووووو

گفتم که خیلی هم باهوش
نیست! حالا پنیر رو بگیر
و دیگه هم زود گول نخور!



آخه من به تعریف
از صدایم حساسم!

پایان

همسایه ما



همسایه‌ی ما، جلوی خانه‌اش، یک چراغ بزرگ دارد که همیشه روشن است. همسایه‌ی ما آن قدر چراغ را خاموش نکرد، نکرد، نکرد که برق‌ها رفت. حالا هم خانه‌ی ما تاریک است، هم خانه‌ی همسایه‌ی ما.

هم تلویزیون ما خاموش است. هم تلویزیون همسایه‌ی‌ها. هم خانه‌ی ما گرم است. هم خانه‌ی همسایه‌ی ما.







یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ‌کس نبود.

یک روز وقتی که پدر دنبال  می‌گشت، کوچولو یادش افتاد که  پدر را به

اتاقش برده است. او تمام اتاق را گشت. اما  را پیدا نکرد. پدر گفت: «این‌جا خیلی به

هم ریخته است! زیر  را هم نگاه کن.» کوچولو زیر  را نگاه کرد. آن‌جا تاریک

بود. دستش را برد زیر  و یک مرتبه دستش به چیزی خورد! کوچولو  را پیدا

کرد. او چند روز بود که دنبال  می‌گشت، اما نمی‌دانست که  زیر  است.

پدر گفت: «بهتر است  را بیاورم. با  زیر  را روشن می‌کنیم.» پدر  را

آورد و آن را روشن کرد. کوچولو زیر  ،  را دید! چند روز بود که مادر دنبال

 می‌گشت! پدر  را زیر  چرخاند، وای!  کوچولو هم زیر 

بود. همان که مادر می‌خواست آن را بشوید اما پیدایش نمی‌کرد!

پدر گفت: « را این‌جا پیدا نکردیم، اما  ،  ،  را پیدا کردیم!»

پدر  را خاموش کرد. اما همین که می‌خواست بلند شود،  را دید که کنار پایهی

 افتاده بود. پدر با خوش‌حالی گفت: «بالاخره  هم پیدا شد.»

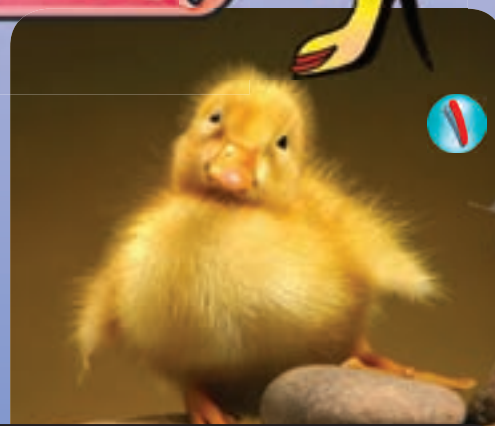
اتاق کوچولو، هنوز هم ریخت و پاش و نامرتب است و هر روز یک چیز توی آن گم می‌شود!

قصه‌ی حیوانات



۲

او چند تا جوجه اردک دید که کواک
کواک می کردند و خیلی خجالتی بودند!



۱

یک روز جوجه غاز تصمیم گرفت برود
و همه جای دنیا را ببیند!



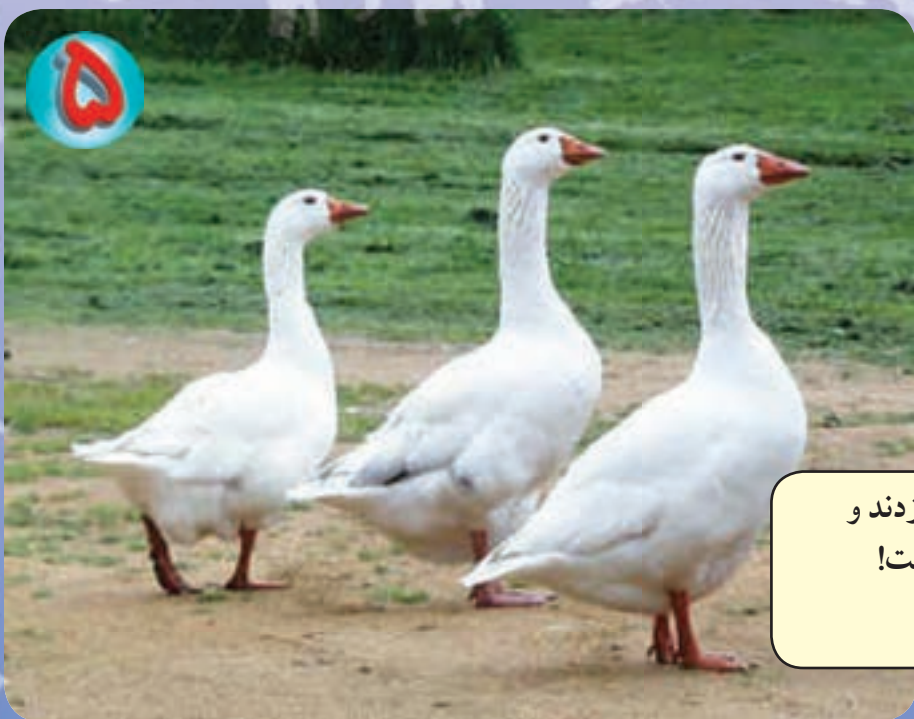
۴

او حتی یک گروه جوجه‌ی قور را دید که سیاه
سیاه بودند. آن‌ها با جوجه غاز اصلاً بازی نکردند.



۳

جوجه غاز می‌خواست یک حشره‌ی بزرگ
را هم شکار کند. اما حشره پر زد و رفت.



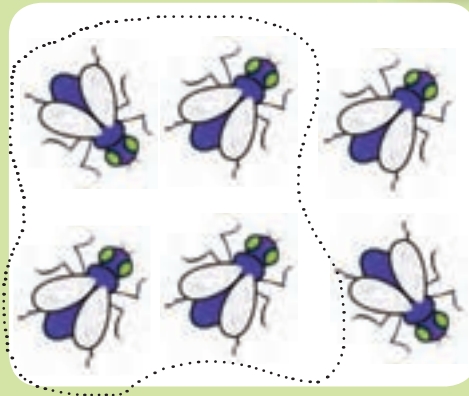
ناگهان مادر و خاله غازها، او را صدا زدند و
گفتند که وقت برگشتن به خانه است!

جوجه غاز پیش مادرش آمد و گفت: «وای ...
مادر جان! من امروز همه‌ی دنیا را دیدم!»

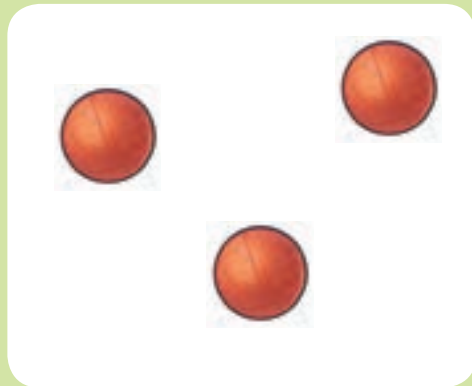




بازی



در هر شکل مانند نمونه،
همان قدر که سمت چپ هست،
از چیزهای سمت راست جداکن
و دور آن یک خط بسته بکش.



اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند
اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشور های همجوار) ۱۰۰۰۰۰ ریال
اروپا، آفریقا، ژاپن ۱۱۰۰۰۰ ریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



کارهای دستی



دوست خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان- نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ درمیان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : ۱۳ / / تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



قصه‌های لانگست



مصطفی رحماندوست

شب بود و موش‌ها رفته بودند توی
سوراخشان که بخوابند.
اما صدای جغد نمی گذاشت که راحت
باشند و خوابشان ببرد.

۱. موش کوچولو حوصله‌اش سر آمد.
از تو سوراخ در آمد.
۲. برادرش گفت: «نرو!» داد و پی داد.
دنبال او راه افتاد.

۳. بابا موشه گفت: «جغد رو ببین
نشسته روی شاخه!»
۴. ننه موشه گفت: «تا جفده هست،
جای همه تو سوراخه»

جغد قلمبه، موش رو دید، دنبال بچه
موش پرید
اما موشه ز رنگ بود.

رفت تو سوراخ زوده زود!



